

«بررسی و مقایسه آموزه‌های اخلاقی در غزلیات عبدالرحمان جامی و ملامحسن فیض کاشانی»

غلام‌حسین خمر^۱؛ حبیب جدیدالاسلامی قلعه نو^۲، مصطفی سالاری^۳

چکیده

اخلاق مفهومی انسانی محسوب می‌شود و از آنجاکه ادبیات ابزاری برای بازنمایی مقولات مرتبط با نوع بشر است، شاهد بازتاب گسترده این مفهوم در متون ادبی بوده‌ایم. یکی از نحله‌های فکری و شناختی که اخلاق را شرح داده و برای آن تعاریف و چهارچوب‌هایی تعیین کرده، عرفان اسلامی است. اهل تصوف با استفاده از ابزارهای گوناگون به‌ویژه شعر، مهم‌ترین افکار اخلاقی و اندرزی خود را بازگو کرده‌اند که از آن میان، جامی و فیض کاشانی برجسته هستند. این دو که از شاگردان مکتب عرفانی ابن عربی محسوب می‌شوند، در آیین غزلیات، از شاخصه‌های انسان‌ساز اخلاقی سخن گفته‌اند که در این تحقیق، با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، بررسی و مقایسه شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دو شاعر از مسائلی چون: «ترک خودبینی، عشق مطلوب، خدامحوری، دنیا ستیزی، نکوهش ریاکاری، خاموشی و کم‌گویی و نکوهش علوم دنیایی» سخن گفته‌اند. هم‌چنین، مشخص شد که در غزل‌های جامی، به مواردی مانند: «توبه‌گریزی و پرهیز از مردم‌آزاری» توجه شده و در برابر، فیض کاشانی از «لزوم انجام مناسک عبادی، مواهب دوست نیکوسیرت و نکوهش غفلت‌ورزی» سخن گفته است. در مجموع، توصیه‌های اخلاقی شاعران، ریشه در دو منبع اسلام و عرفان اسلامی دارد و به این اعتبار، در یک راستا تعریف می‌شود.

واژگان کلیدی: جامی، فیض کاشانی، غزل، اخلاق، عرفان.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، زاهدان، ایران.

Gholamhosein1344khammar@gmail.com

^۲ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، زاهدان، ایران. Eskami2631@gmail.com

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، زاهدان، ایران. M.salari11@yahoo.com

۱. مقدمه و بیان مسأله

اخلاق از جمله مفاهیم مشترک در میان همه تمدن‌های بشری است. اگرچه نمی‌توان به چهارچوب‌های مشخصی از اخلاق در میان انسان‌ها رسید، ولی می‌توان کلیت آن را به‌عنوان اصلی اساسی پذیرا شد. اخلاق، مورد توجه نحل‌ها و مکتب‌های فکری از دوران گذشته تا به امروز بوده است. البته، افراط در این زمینه گاهی منجر به مصادره آن از سوی برخی گروه‌ها شده است. در گستره عرفان اسلامی، اخلاق با معرفت و شناخت گره خورده و رسیدن به تعالی و نضح معنوی بدون رعایت اخلاقیات، امکان‌پذیر نیست. عرفا با آسیب‌شناسی جامعه و گروه‌های انسانی، توصیه‌های تعلیمی و انسان‌ساز خود را بازگو می‌کردند و آن را با زبانی شیوا و عمدتاً ساده و همه‌کس فهم در اختیار مخاطبان عام و خاص می‌گذاشتند و این‌گونه به رسالت انسانی خود جامعه عمل می‌پوشاندند. پس عرفان و اخلاق در یک راستا تعریف و تبیین می‌شوند. عبدالرحمن جامی و فیض کاشانی در عرصه شعر فارسی، نام بردار هستند. سروده‌های آنان مملو از موضوعات غنائی، عرفانی، تعلیمی، فرهنگی و حتی اجتماعی است و خوانش این مضامین، در رشد و تعالی بخشی سطح معنوی مخاطبان اثرگذار است. در دیوان جامی و فیض، عمده اشعار در قالب غزل سروده شده است. از این‌رو، انتظار می‌رود که آن‌ها به مسائل عاطفی و احساسی توجه نشان دهند.

این در حالی است که بازخوانی غزل‌ها بیانگر برجسته بودن سویه‌های اخلاقی و اندرزی در کنار مفاهیم عرفانی و صوفیانه است؛ بنابراین، اخلاقیات هم‌تراز با مقولات معرفتی و غنائی، از دغدغه‌های اصلی جامی و فیض بوده است. دلیل گزینش اشعار این دو شخصیت، همسانی‌های فکری آن‌ها و آبخشور مشترک معرفتی‌شان است. جامی و فیض در عرفان اسلامی، پیرو محی‌الدین ابن عربی بوده‌اند و در آثار وی تحقیق و مطالعه کرده‌اند. نشانه‌های این تأثیر و تأثر در دیوان اشعارشان هویدا است. افزون بر این، در نگاهی کلانتر، افکار هر دو ریشه در اسلام و عرفان دارد که اخلاق بخش محوری آن محسوب می‌شود. با این اوصاف، هدف و مسئله اصلی مقاله حاضر، بازخوانی غزلیات جامی و فیض از دریچه اخلاقیات است تا جنبه جدیدی از ساختار فکری آن‌ها هویدا گردد. بر این پایه، مهم‌ترین پرسش‌های تحقیق عبارت است از:

الف) دیدگاه‌های مشترک تعلیمی جامی و فیض کدام است؟

ب) آموزه‌های اندرزی در سروده‌های دو شاعر چه سویه‌هایی دارد؟

ج) اخلاقیات در غزل‌های جامی و فیض از چه منبع یا منابعی سرچشمه می‌گیرند؟

۱-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

ملت‌های عاری از اخلاق، محکوم به نیستی هستند. جامعه انسانی نیاز دارد در کنار پیشرفت‌های اقتصادی، صنعتی و ... از رشد اخلاقی و معرفتی هم بهره‌مند شود. در جوامعی که صرفاً به تأمین نیازهای اولیه بها می‌دهند و از نیازهای ثانویه غافل می‌شوند، شاهد ظهور بزه‌های متعددی هستیم که کیان جامعه را نشانه می‌گیرند.

رشد اخلاق و نهادینه شدن آن میان آحاد مردم، مانع بروز چنین مشکلات عمیقی می‌شود و بر همبستگی جوامع انسانی می‌افزاید. معمولاً صاحبان نظر و اندیشه از جمله اهل ادب و عرفان در هر جامعه، درباره مبانی اخلاقی سخن می‌گویند و چهارچوب‌های آن را برای مردم شرح می‌دهند. در جامعه ایرانی، جامی و فیض کاشانی، با ورود به حوزه اخلاق و سرودن اشعار متعهدانه و اندرزی، تعهد انسانی و ادبی خود را در این زمینه عینیت بخشیده‌اند. آن‌ها

با تکیه بر قریحه ادبی و زبان گیرای خود، از اصولی سخن گفته‌اند که عمل به آن، در سعادت دنیایی و اخروی هر فرد مؤثر است؛ بنابراین، بازخوانی و مقایسه آراء این دو شاعر، مهم‌ترین آموزه‌های اخلاقی را که به رشد و تعالی معرفت در وجود انسانی کمک می‌کند، مشخص می‌سازد.

۲-۱. روش تحقیق

در مقاله حاضر، از روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد مقایسه‌ای استفاده شده و گردآوری اطلاعات، از طریق منابع کتابخانه‌ای و مقالات پژوهشی صورت گرفته است. ساماندهی مطالب به این صورت بوده که ابتدا اخلاقیات در دو بخش مشترک و غیرمشترک دسته‌بندی شده‌اند و سپس، ذیل هر عنوان، شواهد مثالی از غزلیات جامی و فیض ذکر گردیده و در نهایت، به‌طور جداگانه، تحلیل‌ها صورت گرفته است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

جامی و فیض کاشانی در حوزه اخلاق، مسائل متنوعی را در آثار خود بازگو کرده‌اند که در شماری از پژوهش‌ها به‌صورت مجزا مورد بررسی قرار گرفته است که بدان‌ها اشاره می‌شود: مهناز فانعی (۱۳۸۶) در مقاله «نظریه اخلاقی فیض کاشانی و مقایسه آن با نظریه غزالی»؛ تقی امینی مفرد (۱۳۸۷) در مقاله «گذری بر مضامین حکمی و اخلاقی در هفت‌اورنگ جامی»؛ علی پازوکی کربلایی (۱۳۸۷) در مقاله «روش‌های تربیت اجتماعی از منظر ملامحسن فیض کاشانی»؛ مهیار علوی مقدم و مسلم رجبی (۱۳۹۲) در مقاله «پژوهشی در قصیده شینیئه جلاءالروح جامی از دیدگاه ادبیات تعلیمی»؛ مجید خاری آرانی، زهرا علی‌اکبر زاده آرانی و سعید بهشتی (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی تطبیقی آراء تربیتی ملامحسن فیض کاشانی و جان دیویی». آنچه موجب تمایز تحقیق حاضر با پژوهش‌های یادشده می‌شود این است که تاکنون در هیچ پژوهشی، افکار و آثار جامی و فیض کاشانی مورد بررسی و مقایسه قرار نگرفته است؛ بنابراین، تحقیق حاضر در این زمینه برای اولین بار صورت می‌گیرد و کاملاً نوآورانه است.

۲. بحث اصلی

جامی و فیض کاشانی در گستره عرفان اسلامی چهره‌هایی شاخص هستند. آن‌ها با بهره‌گیری از ظرفیت‌های شعر، آراء خود را در زمینه‌های گوناگون شرح و بسط داده‌اند. نگاهی به آثار جامی و فیض کاشانی نشان می‌دهد که آن‌ها تحت تأثیر اندیشه‌های ابن عربی بوده‌اند و فیض برای درک بهتر افکار محی‌الدین، نگاهی به نوشته‌ها و سروده‌های جامی داشته است. آن‌ها از شعر استفاده‌های متنوعی کرده‌اند که ورود به حوزه اخلاقیات و تبیین مسائل اندرزی و تعلیمی از آن جمله است. در این بخش، وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه دو شاعر عارف مسلک بررسی، مقایسه و تحلیل شده است.

۲-۱. وجوه مشترک

۲-۱-۱. ترک خودبینی

جامی باور دارد که با از میان برخاستن من و تویی، یگانگی میان خالق و مخلوق، مشهود می‌شود و آدمی افق‌های نوینی از وحدت را در پیش چشمان جان خود احساس می‌کند که پیش‌ازاین امکان تحقق آن وجود نداشت.

آدمی اگر خود را فراموش کند و خواهش‌های درونی‌اش را هدایت نماید، برآیند عمل او، تابیده شدن نور وحدت رحمانی بر دل‌وجانش خواهد بود. از دید جامی، تا هنگامی که طالبان وصل الهی به این باور نرسند که به دست آوردن دوستی خداوند درگرو نادیده گرفتن خویش است، هرگز از باده وحدت‌آفرین محبت الهی نخواهند نوشید.

من و او و تو از میان برخاست
سرّ وحدت شد از همه یکتا

(جامی، بیتا: ۱۳۳)

تا صاف نشد جامی از اوصاف من و ما
من صارف من راه مصافاتک کاسا

(همان: ۱۳۷)

جامی در تبیین دیدگاه‌های خود، مفهوم عشق را هم دخالت داده و به کمک ظرفیت‌های معنایی این پدیده انسانی، آراءش را منعکس کرده است. بر این اساس، او برای تبیین این پیام اخلاقی که گرایش به فقر و فنا و دور شدن از خودبینی در تعالی معنوی هر انسان مؤثر است، از ترکیب «میکده عشق» بهره می‌گیرد و می‌گوید برای کسب تجربه حضور در این مکان قدسی، باید خود را فراموش کرد و تنها به یار عاشق‌پیشه اندیشید. البته که این کار بسی دشوار است و سبک‌باران و عافیت طلبان قادر به درک آن نیستند. بی‌توجهی کردن به خواسته‌های شخصی امری سترگ است و تنها عاشقان واقعی حق تعالی چنین عملی را انجام می‌دهند و با دور شدن از نقطه امنیت روانی خود، راه در مسیر عاشقی می‌گذارند. گذشتن از هستی دنیایی، پرهیز از تکیه بر نسب و تبار و بالیدن به مؤلفه‌های کم‌ارزش انتصابی، به‌عنوان حجاب و مانع اساسی در این راه مهم است که باید از آن‌ها پرهیز کرد.

گرچه تا میکده عشق هزاران راه است
هست نزدیک‌ترین راه، ره فقر و فنا
جامی این راه سبک‌باران نیست
امن از خویش بیفشان و درین راه درآ

(همان: ۱۴۱)

هستی توست حجاب تو و گر نی پیداست
که به جز دوست درین پرده نمان چیزی نیست
بنده عشق شدی، ترک نسب گو جامی
که درین راه فلان بن فلان چیزی نیست

(همان: ۲۵۷)

جامی ز وجود خویش بگذر
جایی چو نشیمن عدم نیست

(همان: ۲۷۷)

فیض کاشانی هم به‌مثابه جامی از مقوله ترک خودبینی سخن گفته است. از دید او، کسانی که خانه دل خود را از من و ما خالی می‌کنند، آماده ارتباط‌گیری با منبع اصلی فیوضات رحمانی می‌شوند. فراموش کردن خود به‌منزله ترک دنیای دنی و رسیدن به منزلی است که کیفیت و ماهیتی و رای سرای سپنج دارد و سعادت آدمی در این مکان تضمین شده است. از این‌رو، شاعر به مخاطبان خود توصیه می‌کند با ترک خودبینی‌ها، شوریده سری در پیش گیرند و با اشتیاقی زائدالوصف، خداوند را بجویند. فیض کاشانی، عاشقی و دور شدن از من و مایی را دو متغیر مرتبط باهم می‌داند. از دید او، زمانی می‌توان گام در وادی عاشقی گذاشت که از آثار انسانی هر فرد، چیزی بر جای نماند.

ز ما و من چو برداخت فیض، خانه دل را
تو را رسد که در آنی نه جسم را و جان را

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴)

از خود به در شو، شوریده سر شو
ای آنکه داری در سر غم عشق

صحرای پهنی است شوریدگی‌ها
ارزانیست باد آشفستگی‌ها

(همان: ۲۷)

از دید فیض، کسانی که از خود می‌گذرند و همه وجودشان سرشار از بارقه‌های رحمانی می‌شود، حضرت دوست را خواهند دید؛ زیرا چشم ظاهری ظرفیت دیدار حق را ندارد و برای احیاء چشم جان، باید از خود گذشت. تلاش برای تحقق هوای دل، مانع اصلی تحقق ایمان الهی در هر فردی محسوب می‌شود. حال که این‌گونه است، باید در نظر داشت لاغری و فربه‌ی جسم و جان آدمی کاملاً به هم مربوط هستند. هراندازه جسم لاغرتر شود، روان آدمی از مایه‌های الهی افزون‌تری برخوردار خواهد شد و در بهشت بیکران الهی جای می‌گیرد.

کسی او را تواند دید کو گردد سراپا جان
اگر خواهی رسی در وی، گذر کن از هوای دل
کسی جانش شود فربه که جسم او شود لاغر
نعیم اهل دل خواهی دلت را صاف کن از عشق
که چشم سر نیارد دید حسن لایزالی را ...
بهل سامان غالی را بمان ایوان عالی را
ز خون دل غذا وز بوریا سازد نهالی را
بمان لذات دنیا را بهل فردوس اعلی را

(همان: ۴۹)

از خود دور شدن و به دور انداختن نیازهای جسمانی، به معنای رسیدن به اتحاد با حق تعالی است. بدیهی است کسانی که دلق ریای خودبینی را از هم می‌درند، جامه یگانگی بر تن می‌کنند و در مجاورت درگاه الهی سکنی می‌گزینند و از زیبایی‌های یار حقیقی بهره‌مند می‌شوند. از دید فیض، خودپرستی به منزله تشدید نقیصه دویینی است و انسانی که خالص و سره نباشد، قادر به حرکت به سوی سعادت راستین نیست. از این رو، شاعر تأکید می‌کند که از خودی و خودنمایی به دور است تا از این طریق، حقیقت را دریابد.

ز خود یکتا شدم خود را ز دور خویش افکندم
ز خود بگذشتم و محو جمال دوست گردیدم
من این دلق دوتایی را نمی‌دانم، نمی‌دانم
خودی و خودنمایی را نمی‌دانم، نمی‌دانم

(همان: ۲۳۸)

خودپرستی همان بت‌پرستی است. کسانی که به خویشتن، بیش از آنچه باید توجه نشان می‌دهند، با سنگ پرستان تفاوتی ندارند و در گمراهی بسر می‌برند. آنکه تنها به خود می‌اندیشد، از توجه و عنایت به خداوند غافل می‌شود و این نقص، آثار نامطلوب متعددی در زندگی هر فرد بر جای می‌گذارد. برای رها شدن از خودی‌ها، فیض توسل به خداوند را توصیه می‌کند و عقیده دارد که آدمی با بیخود شدن از خویشتن، می‌تواند ستمی را که بر خود روا داشته است، جبران کند.

قبله خودکرده بودم خویش را
نالہ کردم کای خدا رحمی بکن
دیدم آخر بت‌پرستم از خودی
زودتر بگسل تو دستم از خودی
بیخودم کن از خودم، آزاد کن
زان که بر خود پرده بستم از خودی

(همان: ۴۸۳)

۲-۱-۲. عشق مطلوب

عشق به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز آدمی با غیر خود، عامل اصلی انگیزش و تحرک نوع بشر است و پیوندهای خالق و مخلوق، معمولاً بر اساس این پدیده انسانی تبیین می‌شود. جامی به عشق مطلوب باور دارد و آن را در سراسر غزلیاتش وصف می‌کند. در نگاه او، تنها عشق است که در هر دو جهان جلوه‌گر می‌شود و راه رسیدن به خدا الزاماً به‌واسطه عشق‌ورزی تأمین می‌گردد. عشق همه موانع وصال الی الله را از مسیر سلوک برمی‌دارد و پیوندهای مخلوق با خالقش را سروسامان می‌دهد. البته، برای تخلق به عشق، باید یکرنگ بود و خلوص نیست داشت. عشق‌هایی که آبخوری این جهانی دارند و به هوس‌های زودگذر انسانی آمیخته‌اند، اهداف متعالی آدمی را محقق نمی‌سازند، بلکه عشقی انسان‌ساز و تعالی‌بخش است که در چهارچوب اتحاد آدمی با خداوند تعریف می‌شود.

عشق است و بس که در دو جهان جلوه می‌کند
جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست
گاه از لباس شاه گه از کسوت گدا
گفتیم والسلام علی تابع‌الهدا
(جامی، بیتا: ۱۳۳)

عشق یکرنگی تقاضا می‌کند وین روشن است
ورنه شمع آتش چرا زد هم‌چو خود، پروانه را
(همان: ۱۵۷)

گفتم: از عشق تو خالی نیست در عالم کسی
گفت: جامی هر که عاشق نیست، در عالم مباد
(همان: ۳۸۶)

از دید جامی، علم واقعی، عشق و عالم راستین، عاشق است. از این رو، دیگر علوم، مایه گمراهی هستند و عالم عاری از عشق، تنها به پوسته و ظاهری از علم رسیده است. همان‌طور که علم، هر فرد را از تباهی می‌رهاند، عشق نیز، انسان را سروسامان می‌بخشد و به زندگی او سمت‌وسو می‌دهد. جامی، همه هستی را سرشار از عشق به خداوند می‌داند. در نتیجه، هرچه از مظاهر هستی می‌بیند، عاشق هستند. این توصیف نشان می‌دهد که عاری بودن از عشق، به‌منزله دور شدن از اصالت وجودی خویش است و به‌عبارت‌دیگر، انسان و موجودیت او با بهره‌مندی یا محرومیت از عشق تعیین و تبیین می‌شود.

هرچه جز فن عشق و علم
نظر در حساب جهالت است مرا
(همان: ۱۶۱)

بی‌عشق چون زیم که سرای وجود را
دیوار و در به‌صورت خوبان مصور است
(همان: ۲۷۱)

فیض کاشانی هم جامی‌وار به آثار مطلوب عشق معنوی در زندگی آدمی اشاره کرده است. در جهان‌بینی او، حضور آدمی در این دنیای وانفسا زمانی باکیفیت می‌شود که خود را به منبع اصلی تعالی و شکوفایی وصل کند و به او عشق بورزد. منبعی که موجب آبادانی همه ویرانی‌هاست و عامل پیدا شدن گنج‌های نهانی درون آدمی می‌شود. اگر نگاه انسان به خداوند مبتنی بر عشق و عاشقی شکل گیرد، بی‌تردید شاهد بازخوردهای مثبتی از سوی عاشق راستین خواهد بود که یکی از آنها دمیده شدن روح به جسم بی‌جان است.

ای که در این خاکدان جان و جهانی مرا
چون بروم زین‌سان باغ و جنانی مرا

جان مرا جان تویی لعل مرا کان تویی در دل ویران تویی گنج نهانی مرا
 آنکه به دل می‌دمد روح سخن هر دم تا نزند یک‌نفس بی دمش آبی مرا
 (فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷)

عشق در ساختار فکری فیض کاشانی از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. این موضوع زمانی بهتر دانسته می‌شود که شاعر آن را با مقوله عقل مقایسه می‌کند. فیض «پژوهش عقلانی و فلسفی را برای رسیدن به حقایق کافی نمی‌داند؛ زیرا عقل تنها قادر به درک کلیات امور است». (فیض کاشانی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۹۰) در برابر، این عشق است که می‌تواند هادی و راهنمای آدمی برای نیل به حقیقت‌ها باشد. عشق آگاهی و احاطه آدمی را به همه علوم و هنرها افزایش می‌دهد. از دید فیض، عشق پدر و عقل فرزند است. این نگاه تمثیلی به‌خوبی نشان می‌دهد که در زندگی انسان‌ها، عقل باید ذیل مجموعه کلان عشق قرار گیرد. به عبارت دیگر، اعتماد و تکیه فرزند (عقل) بر پدر (عشق)، امری بدیهی است و عشق باید حامی و نگاهبان عقل باشد تا به دلیل بی‌تجربگی گام در وادی بطلان نگذارد.

عشق آمد و عقل را به درکرد
 فرزند نگر چه با پدر کرد
 بس عیب نهفته بود در عقل
 عشق آمد و جمله را هنر کرد

(همان: ۲۶۴)

عشق در نگاه فیض، نقشی محوری دارد. او در توصیف این پدیده، از محیط بودنش بر همه چیز خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که عشق همه عالم را زیر فرمان خود گرفته و در دل‌وجان‌ها جای دارد. آنچه موجب شور و اشتیاق آدمی می‌شود و دل جویندگان حق را چون آینه‌ای شفاف می‌کند، عشق است. این پدیده می‌تواند راهبر و راهنمای مطلوبی برای انسان‌ها باشد تا در گرداب پلشتی‌ها گرفتار نشوند. جالب آنکه، عشق تنها مختص به آدمیان نیست و در همه مظاهر طبیعت نمود دارد. پس فیض همه هستی را بهره‌مند از عشق می‌داند. بدیهی است که تخلق به این مقوله تأثیرات شگفت بسیاری بر شخصیت آدمی می‌گذارد و بیش از آن نسبت به زندگی به‌طور کامل دگرگون می‌سازد.

عشق بر اکوان محیط است و وسیع
 عشق در دل‌ها جان است و روان
 عشق در مردان حق آینه است
 عشق در سالک ره است و راهبر
 عشق در کوی زمین افتادگی است
 عشق در عالم مطاع است و مطیع
 عشق در سرها سماع است و سمیع
 می‌نماید پرتو حسن منیع
 می‌رساند تا به درگاه رفیع
 عشق در انهار جریان سریع

(همان: ۳۲۶)

۲-۱-۳. خدامحوری

انسان فی‌الذاته موجودی ضعیف است و در برابر، خداوند در فرهنگ دینی نوع بشر، موجودی قدرتمند و همچون تکیه‌گاه توصیف و تصور شده است؛ بنابراین، بدیهی است که انسان‌ها به گاه سختی و سستی، خلأهای روانی خود را با پناه بردن به درگاه الهی پُر می‌کنند و پوشش می‌دهند. از دید دین‌باوران، خداوند در همه لحظات حضور دارد و آدمی لحظه‌ای بدون او قادر به تداوم حیاتش نیست. در غزل‌های جامی، به این نکته اخلاقی مهم، یعنی خدامحوری تأکید شده است. او دوست را باجان و تن خود یکی می‌داند و از آنجاکه به نقش آن در تعالی

معنوی اعتقاد دارد، دور شدن از او را به هیچ‌روی بر نمی‌تابد. کسانی که از خداوند دور می‌شوند، مرده تن و مرده جان خواهند شد و شور و هیجان مطلوب از زندگی‌شان رخت برمی‌بندد و از اصالت انسانی خود فاصله می‌گیرند. درحالی‌که ارتباط با خداوند، در یک لحظه می‌تواند روحی تازه در رگه‌ای فسرده آدمی بدمد و آن‌ها را از فردی ناامید و مأیوس به شخصیتی انگیزه‌مند بدل کند.

به‌جای هر مویی به تن من باد صد نشتر
اگر خواهیم ز درد دوست خالی یک سر مو را
(جامی بیتا: ۱۵۶)

فتاده مرده تنی بودم از جمال تو دور
به یک‌نفس لب تو روح دردمید مرا
(همان: ۱۶۵)

از دید جامی، خداوند محور و اصل همه‌چیز و دیگران، فرع آن هستند. پس هر آنچه قابل‌تصور در ذهن است، در خداوند خلاصه می‌شود و به او ربط دارد. جامی در این زمینه نگاهی وحدت محور دارد و حق‌تعالی را تنها موجود حاضر در جهان می‌شمارد و باور دارد که غیر از او چیزی وجود ندارد. همه پدیده‌ها بی‌نام‌ونشان هستند و از خداوند، اعتبار و هویت می‌گیرند. حال که این‌گونه است، همگان حیران روی یار هستند و در حالت‌های گوناگون، او را به یاد می‌آورند. بودن با خداوند و مدد جستن از او، سرمایه‌ای نقد است و نباید با نسیه‌های عاریتی و بی‌اعتبار، آن را تباہ کرد.

جهان چو فرع و تو اصلی و گر به چشم یقین
نظر کنم همه اصل است و فرع اصلاً نیست
(همان: ۲۵۴)

به غیر خدا در دو جهان چیزی نیست
بی‌نشان است همه نام و نشان چیزی نیست

چند محجوب نشین به گمان دگران
خیمه در کوی یقین زن که گمان چیزی نیست
(همان: ۲۵۷)

هیچ‌کس نیست که حیران شده روی تو نیست
هرکه برطرف بناگوش تو آن طره بدید
گفت: نقد دو جهان قیمت یک موی تو نیست

(همان: ۲۶۰)

فیض کاشانی همچون استاد فکری و مکتبی خود یعنی جامی، باور دارد که تنها راه رهایی آدمی، بندگی خدا را کردن است. اگر فردی خود را ملزم به رعایت این اصل اخلاقی نداند، غبن و خسروانی شگرف نصیب و بهره‌اش می‌شود. فیض همه خوشی‌ها را در صورتی روا و حلال می‌داند که به یاد خدا باشد. در نقطه مقابل، آنچه بی‌یاد حق‌تعالی انجام پذیرد، ناروا است. از این‌رو، به درگاه خداوند دعا و درخواست می‌کند تا به واسطه نزدیکی بندگان به ساحتش، عیش آن‌ها مدام و برقرار باشد. از دید شاعر، دل‌کندن از همه پدیده‌ها غیر از خداوند، به منزله رسیدن به شوکت واقعی است. جاه و مال و اسباب دنیایی، عامل‌هایی برای فاصله گرفتن بنده از خداوند هستند.

چون بندگی نباشد از زندگی چه سود از باده
چون تهی است چه حاصل زمام ما
با تو حلال و بی‌تو حرام است عیش‌ها
یا رب حلال ساز به لطفست حرام ما

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۶)

بکن از غیر حق دل را بروب از ماسوی جان را

به دونان واگذار اسباب جاهی را و مالی را

(همان: ۲۹)

زهد و تقوی و به‌طورکلی، همه کنش‌های آدمی زمانی اعتبار و ارزش پیدا می‌کنند که برای خداوند باشد؛ یعنی اگر انسان اعمال نیکو انجام می‌دهد، زمانی به سود آن امیدوار می‌شود که به نیت نزدیک شدن به حق تعالی انجام دهد. هم‌چنین، لطف الهی وقتی نصیب کسی شود، رفتارهای او به‌خودی‌خود، ارزشمند هستند. از دید فیض، آدمی در ارتباط با خداوند باید سنجه‌هایی اخلاقی را رعایت کند که از جمله آن، خلوص نیت، مؤدب بودن، فرمان‌پذیری و پارسایی است.

نباشد لطف او با ما چه سود از زهد و از تقوی
ولی ما را بپاید طاعت و تقوی و اخلاصی
چو باشد لطف او با ما چه حاصل زهد و تقوی را
ادب باید رعایت کرد امر حق تعالی را
بلی ما را نباشد کار با رد و قبول او
که او بهتر شناسد خبث و طیب و طینت ما را

(همان: ۴۹)

تنها راه نجات انسان از شر پلشتی‌ها و دور رویی‌ها، خداوند است. اگر لطف حق شامل حال بندگان نشود، آن‌ها بی‌تردید آتیه روشنی نخواهند داشت. پس یگانه منجی افراد گناهکار، خداوند دانسته شده است. کسانی که به راه خدا درمی‌آیند و در مسیر جلب رضایت او گام برمی‌دارند، درواقع، خود را به سمت‌وسوی دریایی از خوبی‌ها هدایت و راهنمایی می‌کنند. از این‌رو، بنده تنها رو به‌سوی درگاه الهی می‌آورد و همه اراده و اختیارش را به خداوند می‌سپارد.

کردم آلوده به می جامه تقوی و صلاح
آه گر دامن پاک تو نگیرد دستم

(همان: ۴۵۷)

راه خداست مستقیم نور خداست مستبین
بار کشیم و ره رویم ترک کنیم گفتگو

(همان: ۴۸۳)

رو بر در تو آریم، رانی و گر نوازی
ای چاره‌ساز هرچند سازی تو چاره ما
جز تو کسی نداریم، سازی و گر نسازی
دیگر به تو گراییم ازبهر چاره‌سازی
از تو شویم آباد وز تو شویم ویران
شرمنده‌ایم تا کی ویران کنیم و سازی؟!

(همان: ۵۰۲)

۲-۱-۴. دنیا ستیزی

دنیا و متعلقات آن، از دید اهل معرفت و ادیبان، منشأ شرارت و پلشتی‌هاست. از این‌رو، باید از آن، دوری گزید. در اشعار جامی هم این ویژگی به‌صورت محسوس بازگو شده است. افزون بر این، «از صفات برجسته استاد جام، وارستگی و قطع علائق از جهان مادی [و] دنیوی است که در نهاد او صفت درویشی به معنای تمام متمکن بوده است». (حکمت، ۱۳۲۰: ۹۰) او دنیا را متاعی بی‌ارزش می‌داند که نباید بر سر به دست آوردن آن، نزاع کرد. بر اساس این دیدگاه، مدارا با دشمنان و مواسات با دوستان، بهترین راهکار دانسته شده است. آنچه آدمی در این جهان عاریتی کسب می‌کند، بی‌اعتبار است و همه داشته‌های جسمانی و مالی او به‌مرورزمان یا ناگهانی از بین می‌روند. از جمله زیبایی آدمی که پس از سال‌ها رنگ می‌بازد.

دنيا نه متاعی است که ارزد به نزاعی با خصم مدارا کن و با دوست مواسا
(جامی، بیتا: ۱۳۷)

آمده خزان عمر و مرا گونه زرد کرد بر خاطر م هوای گل و سبزه سرد کرد
آسودگی به خواب ندید آنکه تکیه‌گاه از گِرد بالش فلک تیزگرد کرد
(همان: ۳۱۱)

فیض کاشانی هم نگاهی مشابه به دنیا و مافیها دارد. «علامه فیض در دیوان عرفانی خود به این آفت انسانی که زمینه نابرابریها و بیعدالتیها را در روابط اجتماعی انسان‌ها در جوامع به دنبال می‌آورد، تأکید نموده است». (نیازی و کارکنان نصرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۶۸) از دید او، دنیا چاهی پر از شهوت‌ها است و با اطوار گوناگون خود، آدمی را به بند میکشد و دردهایی را بر پیکرهاش فرود می‌آورد که نمی‌توان تصور کرد. انسانهای غافل و دنیاپرست، از این رنج‌ها بی‌خبر هستند و زمانی از آن مطلع می‌شوند که مبتلا به آن شده‌اند. مهم‌ترین برآیند منفی تعلق خاطر به مال دنیا و هر آن‌چه به این سرا ارتباط دارد، دور شدن از خداوند است؛ زیرا این وابستگی‌ها به‌مثابه حجابی پیش چشمان جان‌نیادوستان ظاهر می‌شوند و بینش او را برای درک حقیقت‌ها خدشه‌دار می‌کنند.

زهرة ماست زهرة دنیا شهواتست چاه بابل‌ها
از الم‌های این چه بابل نیست واقف درون غافل‌ما
کچک درد تا به سر نخورد نرود فیل نفس کاهل‌ما
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۳۶)

حجابت ز حق نیست جز چیز و کس حذر کن ز کس، دور کن چیز را
(همان: ۷۸)

فیض «در همه حال به توصیه زهد و تقوی و دل‌کندن از دنیای فانی و پرداختن به اموری که موجب رستگاری در سرای باقی است، دست یازیده است»؛ (خاتمی، ۱۳۸۹: ۴۰) زیرا نیک می‌داند که اگر آدمی نتواند با این موضوع به درستی برخورد کند، دلبسته می‌شود و هم در این سرای و هم در آن جهان، به عذابی سخت گرفتار می‌آید. حسرت خوردن بر آنچه از دنیا به کام آدمی نشده، امری اشتباه است. دنیا به سرابی میماند که تشنگان را به سمت خود میدواند، ولی در بزنگاه رسیدن، ماهیت واقعی خود را نشان می‌دهد و طالبانش را منکوب می‌کند؛ بنابراین، انتظار کامیابی از دنیا امری باطل است.

گر نکندی، بسته ماند اینجا دلت تو بمانی بیدل آنجا در عذاب
حسرتی ماند به دل آن را که داد دل به چیزی گر نشد زان کامیاب
هست دنیا چون سرابی تشنه را تشنه کی سیراب گردد از سراب
آیدت هر دم سرابی در نظر سوی آن رانی به تعجیل و شتاب
آن نباشد آب و دیگر هم‌چنین هرگز از دنیا نگردی کامیاب
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۵)

از دید فیض، «عارف به دنیا دل نمی‌بندد و از طریق مشاهده زیبایی‌های دنیوی، در راه عرفان گام میزند».

(خاتمی، ۱۳۸۹: ۴۲) بنابراین، دنیا سدی برای رسیدن به جهان‌بینی عرفانی و معنوی است. انسان زمانی می‌تواند با چشم دل، خود را در بهشت برین تصور کند که از دنیا و خواهش‌هایی این جهانی دل بکند. گذر از دنیا به منزله وارد شدن به وادی‌هایی ماورایی است که امکان ارتباط گرفتن با آن در شرایط عادی وجود ندارد. به سخن دیگر، دنیا مانعی بزرگ در برابر رسیدن هر فرد به عالم معنا است و شعور و بینش حقیقی انسان زمانی ظهور و نمود پیدا می‌کند که خود را از مقیدات این جهانی رها کند.

دلا بگذار ز دنیا تا ز عقبی عیش جان بینی
در این عالم به چشم دل بهشت جاودان بینی
چه از دنیا گذر کردی و در عقبی نظر کردی
بیا گامی فراتر نه که اسرار نماند بینی
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۶۷)

۲-۱-۵. نکوهش ریاکاری

ریاکاری یکی از پربسامدترین ویژگی‌های منفی اخلاقی بوده که در گستره ادبیات تعلیمی فارسی منعکس شده است. شاید دلیل این فراوانی، مبتلا بودن جامعه و اعضای آن به این رذیله است. در شعر جامی، بارها به این وجه اخلاقی- اجتماعی توجه شده است. «جامی با توصیف جزئیاتی دقیق، به روشنی اعمال ریاکارانه ... زاهدانمندان مردم‌فریب را شرح می‌دهد. این گروه کسانی هستند که برای دیگران و کسب نام و نان، در حضور مردم و با صدای بلند به خواندن اوراد و اذکار می‌پردازند. ذکری که هدفش نزدیکی به خدا نیست، بلکه برای کسب اعتبار نزد انبای زمان است.» (مرجع‌زاده، شریف‌پور و امیری خراسانی، ۱۳۹۶: ۱۳۸) او در شعرهای ذیل، از انگشت‌نما شدن زاهدان مرائی سخن می‌گوید که به واسطه ریاکاری‌های مکرر و سوءاستفاده از نمادهای ارزشمندی چون تسبیح، خرقة و ... بدبینی مردم را برانگیخته‌اند و نگاه دیگران را نسبت به پدیده‌های مطلوب و سودمندی چون: تصوف و شریعت منفی کرده‌اند. شاعر خطاب به این گروه بیان می‌دارد که جام غرور و فریب را بشکنند و جام خلوص بر دست گیرند و از باده ناب الهی بنوشند تا به درونی مزکی و مصفی دست یابند. از دید شاعر، سبک فکری آلوده به تزویر و این طرز تلقی از زندگی، راه به جایی نمیبرد و درنهایت، در طناب صیاد ریاکار شکار پربهایی (موهبت‌های دنیایی و آن جهانی) گیر نخواهد افتاد. جامی این گروه را افرادی ظاهرالصلاح و عاری از معنویت درونی می‌داند و باور دارد که آنها تنها به واسطه سوءاستفاده از قابلیت‌های معرفتی تسبیح، سجاده و دلق، مقبولیتی نسبی در میان مردم کسب کرده‌اند و به ساز و برگ‌ری رسیده‌اند که البته، دوام و مانایی نخواهد داشت.

بس که زاهد به ریا سبحة صددانه شمرد
در همه شهر بدین شیوه شد انگشت‌نما
(جامی، بیتا: ۱۳۴)

برکش ای صوفی ز سر این خرقة سالوس را
جام می بستان و بشکن شیشه ناموس را
(همان: ۱۵۳)

دست بگسل جامیا از رشته تسبیح زرق
ز آنک نتوان صید مقصودی گرفتن زین کمند
(همان: ۳۰۰)

صوفی نداشت جاذبه صید هیچ‌کس
کاری که کرد سبحة و دلق کبود کرد

افسردگان به ساحل حرمان نشسته‌اند خوش آنکه جا به لجه بحر شهود کرد

(همان: ۳۱۵)

جامی در غزل‌ها که قالبی برای بازنمایی عواطف و احساسات شاعرانه است، بارها از ریاکاری افراد سخن به میان آورده است که این امر، بیانگر کارکردهای اجتماعی غزل‌های جامی می‌باشد. او وجه شعرهایش را از سطح شخصی و درونی بالاتر برده و به مرتبه بیرونی و اجتماعی رسانیده است. نقد ضعف‌های جامعه، به غزل‌های او اعتبار ویژه‌تری می‌بخشد. «فریاد جامی از این ابلهان ریاکار و مریدان ساده‌لوح آنان بلند است. به سختی بر آنان می‌تازد و آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد ... و چنین رفتارهایی را غیرواقعی و مانند زهر می‌داند». (مرجع‌زاده، شریف‌پور و امیری خراسانی، ۱۳۹۶: ۱۴۱-۱۴۰) او زاهدان ظاهرگرا را خران بیدم و گوش می‌خواند که تنها برنامه و عنوان شیخ را به دوش می‌کشند و هیچ نشان‌های از معرفت و شناخت مشایخ را با خود ندارند. جامی زیان این افراد را برای جامعه گوش‌زد می‌کند و نسبت به فراگیری آن هشدار می‌دهد. شاعر از خداوند درخواست می‌کند تا پیوسته او را از این جماعت دور نگاه دارد.

فغان ز ابلهی این خران بی دم و گوش
که جمله شیخ تراش آمدند و شیخ فروش
نگاه دار خدایا مدام جامی را
ز شر زرق ریایشگان ازرقیوش

(جامی، بیتا: ۴۵۲-۴۵۱)

فیض کاشانی هم با آسیب‌شناسی دقیق روابط اجتماعی، مخاطبان خود را از مکاری زاهدان مرانی برحذر داشته است. «آنچه بیش از هر عنصر دیگری علامه فیض را آزرده و بر دنائت آن تأکید نموده، عنصر ریا، نفاق و تظاهرگرایی به‌ویژه در حوزه دینی است» (نیازی و کارکنان نصرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۶۱)؛ زیرا به‌خوبی می‌داند که وقتی دین مردم خدشه‌دار شود و از مسیر اصلی منحرف گردد، همه اعضای جامعه دچار تباهی و سقوط می‌شوند. او از شخصیت‌های ظاهرالصلاحی سخن می‌گوید که از دورن به انواع پلشتی‌ها آلوده شده‌اند، اما برای رفع آن تلاشی نمی‌کنند و در برابر، برای جلب رضایت مردم، ظاهر خود را از انواع نجاست‌ها دور نگاه می‌دارند.

باطن همه آلوده به انواع رذایل
پاکیزه کنی ظاهر خود را ز نجاست
بینی بدی از کس، نکنی صبر بر اخفا
ور نیک عداوت کنی از رشک و نفاست

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۱)

فیض دلیل ریا را علاقه به مدح و مورد ستایش واقع‌شدن و نفرت از ذم و نکوهش می‌داند. (فیض کاشانی، ۱۳۴۱: ۱۹۰) در نگاه او، کسانی که در مسجد، زمان نماز را از روی عمد طولانی می‌کنند، هدفی جز جلب توجه مردم ندارند. آن‌ها نه برای خداوند، بلکه برای اطرافیان خود، چنین عملی را انجام می‌دهند و بدیهی است که کردارشان کاملاً غیراخلاقی و عاری از بهره و فایده است. در مقابل، کسانی که نماز را در اماکن عمومی در کمترین زمان می‌خوانند، مقتدای واقعی هستند و باید از آن‌ها پیروی کرد. فیض از این زاهدان ریایی بیزار است و رفتارشان را عدول از یکی بودن و اتحاد با خداوند می‌داند. از نگاه او، زهدورزی مبتنی بر ریاکاری به‌منزله دور شدن از خداوند است.

چون نمازی در جماعت می‌شود، کوتاه به است
ترک تطویل و ریا از مقتدیان خوشنماست

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۵۷)

من این زهد ریایی را نمی‌دانم، نمی‌دانم
یکی گویم، یکی دانم، یکی بینم، یکی باشم

رسوم پارسایی را نمی‌دانم، نمی‌دانم
دوتایی و سه‌تایی را نمی‌دانم، نمی‌دانم
(همان: ۳۱۴)

۲-۱-۶. خاموشی و کم‌گویی

انسانی که کم سخن می‌گوید، کمتر دچار اشتباه می‌شود. کسانی که بیشتر گوش می‌دهند، به معرفت افزون‌تری دست پیدا می‌کنند. جامی هم با در نظر گرفتن این اصل، باور دارد درست‌ترین سخنی که در گوش روزگار پیچیده، کم‌سخنی است. او این ویژگی اخلاقی را چون گوهری نایاب می‌داند. شاعر عقیده دارد که در بازنمایی برخی پدیده‌ها زبان الکن است و آدمی هرچه بیشتر درباره‌ی برخی مسائل سخن می‌گوید، کمتر حق آن را ادا می‌کند. پس در چنین مواقعی، سکوت بهترین کار است. بر این پایه، بازنمایی پدیده‌ی عشق با زبان ظاهر، چندان در بازشناخت آن، مؤثر نیست.

به گوش دهر ازین راستتر سخن نرسید که
گوهر صدف بحر صدق کمسخنی است
(جامی، بیتا: ۲۵۱)

بی‌زبان شو چه کنی سر غم عشق بیان که
درین مسأله تقریر زبان چیزی نیست
(همان: ۲۵۷)

فیض باور دارد که انسان‌های عاشق با اینکه درد می‌کشند و رنج بسیاری را تاب می‌آورند، نسبت به بروز و برون‌دهی این دردها محتاط عمل می‌کنند و سکوت را بر سخن گفتن ترجیح می‌دهند. شنیدن این رنج‌ها برای گوش سر و ظاهر افراد امکان‌پذیر و باورکردنی نیست؛ زیرا از درک و دریافت حواس ظاهری آدمی خارج است. فیض ضمن انتقاد از وضعیت معرفتی مردم روزگار خود، به مخاطبانش توصیه می‌کند که خود را با جماعت منحرف و بدعت‌گذار مواجه ن سازند؛ زیرا عرض خود می‌برند و بر زحمت خویش می‌افزایند. از دید فیض، رازهای مگو تنها باید برای کسانی بازگو شوند که ظرفیت شنیدن آن را دارند. از این رو، نه در حضور اغیار، بلکه در نشست‌های دوستانه باید لب به سخن گشود و تجربیات معرفتی و شناختی خود را شرح داد. در مجموع، در نگاه فیض، مخاطب‌شناسی برای تعیین راهبرد اخلاقی سکوت‌گزینی یا سخن گفتن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

حرف درد عاشقان داروی بیهوشی بود
ز استماع آن دلم از کار شد، خاموش شو
یاد ایامی که فخر نیکمردان بود عشق
چون حدیث عشق‌بازی عار شد، خاموش شو
ذکر این افسانه ممکن بود تا در خواب بود
فتنه اکنون زین صدا بیدار شد، خاموش شو
تاکنون در پرده بود این راز و درها بسته بود
زاهد از بوی سخن هشیار شد، خاموش شو
گفتن اسرار با یاران به خلوت می‌توان
مجلس ما مجمع اغیار شد، خاموش شو
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۹۴)

خداوند پدیده‌های ورای شناخت و درک انسان‌هاست. از این رو، سخن گفتن از ابعاد گوناگون آن، جز آن‌که الکن بودن زبان آدمی را آشکار سازد، نتیجه‌ای دربر ندارد. حال که این‌گونه است، باید دم درکشید و قیل و قال‌ها را به‌سویی نهاد و تنها با تکیه بر خاموشی و سکوت، رمز و رازهای معرفت‌شناختی را درک و کشف کرد.

در شأن آن یکی به بیان گفتگو مکن
برتر ز گفتگو و بیانست آن یکی

دیگر مگو چنین و چنانست آن یکی
(همان: ۳۵۶)

۷-۱-۲. نکوهش علوم دنیایی

اهل معرفت، علم را امری ممدوح و پسندیده می‌دانند. در نگاه آنان، علمی که موجب زدودن گمراهی‌ها شود و شناخت انسان را نسبت به خود، هستی و خداوند افزایش دهد، قابل ستایش و اتکا است. خارج از این دایره، سایر علوم، ظاهری و سطحی دانسته شده‌اند؛ بنابراین، اگرچه می‌توان به علوم دنیایی توجه کرد، ولی نباید در آن متوقف ماند و بدان بسنده کرد؛ زیرا ماهیت این علوم، ارتباطی با عالم معنا ندارد و تنها بسط‌دهنده شناخت آدمی نسبت به مسائل مادی و دنیایی است. جامی نگاه مطلوبی به این مقوله ندارد. اگرچه «از مطالعه آثار و تألیفات استاد جام برمی‌آید، [که] نخستین صفت بارز وی، همانا شوق به اکتساب علم و دانش‌آموزی است که در نهاد شریفش متمکن بوده [است]» (حکمت، ۱۳۲۰: ۸۸)، ولی با مرزبندی میان علم حقیقی و تصنعی، منظور خود را بهتر به مخاطبان می‌شناساند. او به فراگیری حکمت باور دارد. البته، حکمتی که منشأ آن الهی و آورنده آن، سروش غیب باشد. علمی که در خانقاه و مدرسه (نمادی از مراکز علم‌آموزی دنیایی) تعلیم داده می‌شود، وسوسه‌انگیز و به تبع آن، فتنه‌ساز است. در برابر، علمی که از ملکوت اعلیٰ به دل و جان بنده نازل می‌شود، اولویت دارد و انسان‌ساز محسوب می‌گردد. آن‌ها که در میخانه (نمادی از کانون علوم ماوراء) می‌نشینند، درواقع به علوم حقیقی دست می‌یابند. او طالبان علوم نظر را محصلان واقعی می‌داند و تکاپو در این زمینه را صرفاً جهاد علمی می‌خواند. سایر علم‌آموزی‌ها از دید جامی، گیر افتادن در دام قیل و قال‌های دنیایی و دور شدن از اصل و حقیقت علم است.

حکمت آموز دل پاکت سروش غیب بس گو
معلم برشکن هنگامه تعلیم را

(جامی، بیتا: ۱۵۵)

خرم دل آن‌ها که به میخانه نشستند
وز وسوسه خانقه و مدرسه رستند

(همان: ۳۰۶)

طالب علم نظر شو، خود، جزین تحصیل چیست؟
حاصل تحصیل دیگر غیر قال و قیل چیست؟

(همان: ۳۸۵)

فیض کاشانی هم چنین دیدگاهی دارد. در نگاه او، مقصود غایی از دانش، کسب برخی اطلاعات با تکیه بر حواس و خیالات نیست؛ زیرا ابزارهایی کامل و مانع نیستند و آدمی با تأکید صرف و مطلق بر آن‌ها نائل به شناختی راستین نمی‌شود. فیض چنین افرادی را کوردل می‌داند، حتی اگر چهار چشم داشته باشند. در برابر، کسانی که به علم الهی دل بسته‌اند و از آن بهره‌مند شده‌اند، در جوار حضرت دوست، جای خواهند گرفت و حی و ناطق به عمر جاودانه خود ادامه می‌دهند.

هر که را دانش بود مقصود بر حس و خیال
چشم او گر چار گردد کور می‌دانیم ما

نزد نزدیکان حق، حیاند و ناطق نه فلک
هرکه را این علم نبود، دور می‌دانیم ما

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۹)

۲-۲. وجوه غیرمشترک

۲-۲-۱. توبه

جامی در آیینۀ غزلیات نشان داده که توبه‌گریز است. او قلندروار از عشق و معشوق و بادۀ محبت سخن می‌گوید و در چنین فضای اندیشگانی، سخن گفتن از توبه و خود را نادم نشان دادن، محلی از اعراب ندارد. عاشق باور دارد که در مسیر درستی گام برداشته است که توبه‌پذیر نیست. حتی اگر توبه‌ای در کار باشد، از گرایش به محتسب و هم‌فکران اوست که کار را برای اهل معرفت و صفا دشوار کرده‌اند و با ارائه خوانشی متعصبانه و جزمی از دین و شریعت، باعث فاصله گرفتن مردم از آن شده‌اند. پس جامی از اینکه به مسلک محتسبان دین‌فروش و سطحی‌نگر درآید، توبه می‌کند، نه از عشق و عاشقی.

جامی حدیث توبه رها کن که داده‌اند معشوق و می ز توبه نصوح

(جامی، بیتا: ۲۹۴)

توبه ما ز دست محتسب است از ضرورت شد این حرام مباح

(همان: ۲۹۶)

فیض کاشانی با نگاهی اخلاقی به مقولۀ توبه نگرسته است. هرچند در جهان‌بینی جامی، سوبه‌های عاشقانه و قلندری در تبیین مفهوم توبه اثرگذار بوده است، ولی در شعرهای فیض، همان نگاه سنتی و غالب به این مفهوم دیده می‌شود. او انسان را موجودی امکان‌الخطا می‌داند و باور دارد که به دلیل سستی‌های معرفتی نوع بشر، گاهی در سراسیمگی سقوط اخلاقی گرفتار می‌شود و اعمالی را بروز می‌دهد که خلاف شأن انسان و خواست حق تعالی است. در چنین شرایطی، توبه و احساس ندامت و ابراز آن، راهی اثرگذار در جلب دوبارۀ توجهات رحمانی است. کسی که از قصورات خود خبر دارد، باید برای به دست آوردن رضایت الهی، اشک بریزد و احساس شرمندگی داشته باشد؛ بنابراین، توبه به نوعی بیانگر رشد معنوی و شخصیتی توبه‌کننده است؛ زیرا او قادر به شناسایی خوب از بد و شناسایی نقاط مطلوب و نامطلوب خویش است. چنین انسانی با بهره‌گیری از ترفند معنوی توبه، خود را در وادی کمال معرفتی و شناختی قرار می‌دهد.

آنکه را آگه شد از تقصیر خود در کار حق جز دل بیمار و چشم اشکباری هست؟ نیست

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۵۳)

توبه کردم ز خود و نامۀ اعمال دریدم نیک اگر کشتم و گر بد، همه را نیک درودم

(همان: ۲۶۳)

بیحد گناهان کرده‌ام بس جور و طغیان کرده‌ام زین جرم‌های بی‌کران استغفرالله العظیم

(همان: ۲۹۹)

۲-۲-۲. دوست نیکوسیرت

جامی در آیینۀ غزل‌ها نظری درباره‌ی گزینش دوست و کیفیت آن ندارد، ولی فیض در چند بیت به این مقوله اشاره کرده است. از دید شاعر، یار نیکو حامی دوست خود در مسیر رسیدن به حق تعالی است؛ یعنی هنگامی که یارش را دچار انحراف می‌بیند، واکنش نشان می‌دهد و زمینه‌های لازم را برای بازگشت دوبارۀ او به وادی حق‌طلبی

فراهم می‌کند؛ بنابراین، از شاخصه‌های دوست آرمانی در نگاه فیض، دینمدار بودن اوست. افزون بر این، دوستان تنها در روزهای خوش وصل، پشتیبان هم نیستند، بلکه به گاه جدایی و فراق، این رفتار را بیشتر بروز می‌دهند. اگر مشکلی برای یار پدید آید، دیگری باید غم‌خوار او شود و با روحیه دادن به دوستش، مانع فسرده‌گی تن و جان‌ش گردد. در مجموع، فیض باور دارد که دوست ایده‌آل در هر شرایطی خاصه، مواقع بحرانی، پشت و پناه دوستش است.

یار باید یار را در راه حق رهبر شود	نه که سازد یار را از دین و از ایمان جدا
یار باید یار باشد در فراق و در وصال	نه بود در وصل یار و یار و در هجران جدا
یار باید یار را غم‌خوار باشد در بلا	زو جدا هرگز نگردهد گر شود از جان جدا
در غم و اندوه باشد یار با یاران شریک	در نشاط و کامرانی نبود از ایشان جدا

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۶)

فیض مخاطبان خود را سفارش می‌دهد که دوست‌دار هم باشند و در عرصه ایمان و خداپرستی، عاری از دورنگی و ریا رفتار کنند. دوستان آرمانی هرگز عیب همدیگر را پنهان نمی‌کنند و صاف و ساده و بیغش رفتار می‌نمایند. اگرچه اظهار دوستی اهمیت دارد، ولی اصل نیست و زمانی می‌توان دو نفر را دوست حقیقی خواند که در رفتار خود، این مفهوم را به نمایش گذارند؛ بنابراین، کسانی که بیرحم و شقی هستند، به هیچ‌روی گزینه مناسبی برای برقراری پیوندهای دوستانه نیستند.

بیاییم یاران به هم دوست باشیم	همه مغز ایمان بیپوست باشیم
نداریم پنهان ز هم عیب هم را	که تا صاف و بیغش به هم دوست باشیم
بود دوستی مغز و اظهار آن پوست	چه حیفت ما حامل پوست باشیم
نداریم کاری به پنهانی هم	همین ناظر آنچه در روست باشیم
گریزیم ز اهل شقاق و شقاوت	طلبکار یاری که نیکوست باشیم

(همان: ۳۷۴)

۲-۲-۳. عبادت

جامی به این موضوع در آیین غزلیات اشاره نکرده است. البته، این بدان معنا نیست که او عبادت را امری اخلاقی نمی‌داند، بلکه در غزل‌ها دغدغهای در این باره نداشته است. درحالی‌که فیض کاشانی بارها بر این اصل دینی که با اخلاقیات هم گره‌خورده، تأکید کرده است. از دید او، اطاعت از خداوند زمانی ارزش پیدا می‌کند که همراه با خلوص نیست و عاری از گناه باشد. او مخاطبانش را از عادت به عبادت برحذر می‌دارد و بدین ترتیب، بر پویایی در این امر تأکید می‌ورزد. رنجی که آدمی در راه پرستش و ستایش خداوند تاب می‌آورد، به منزله سرمایه عابد است و از دردهای آن‌جهانی او می‌کاهد. در سایه پرهیزکاری و فرمان‌پذیری از حق تعالی می‌توان بر عالم چیرگی یافت و از موهبت‌های معنوی آن برخوردار شد. کسی که پارسایی پیشه می‌کند و خداوند را می‌ستاید و البته، در این راه دچار افراط و تفریط نمی‌شود، نعمتهایی را صاحب می‌شود که پیش‌ازین از آن محروم بوده است. جامی باور دارد که در همه امور از جمله عبادت ورزیدن باید راه میانه را در پیش گرفت؛ زیرا این همان شیوه‌ای است که خداوند می‌پسندد.

طاعت نپذیرند در آن نیست چه تقوی
این کار به عادت نشود راست خدا را
هر رنج که در راه عبادت کشی ای فیض

زهار مکن معصیتی داخل طاعت
هنگام عبادات پیرهیز ز عادت
در آخرت آن یابد تبدیل به راحت
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۳۲)

توان به تقوی و طاعت جهان به دست آورد
می‌کنم حق را عبادت، خشک لیکن نیستم

رساست دست کسی را که پارسایی هست
(همان: ۴۴)
عابد صوفیوشم، از من چنین می‌خواهد او
(همان: ۲۶۷)

۲-۲-۴. مردم دوستی

جامی عارفی مردمگرا و دوستدار دیگران است. هدف اصلی او از سرودن و نوشتن، ایجاد چشم‌اندازهای معنوی روشن برای مردمی است که به دلایل گوناگون، از وصول به اصل معرفت دور مانده‌اند. او عارفی گوشه‌نشین و اهل عزلت نبوده، بلکه عمری طولانی را در میان مردم گذرانده و با نیازها و خواسته‌های آنان آشنا بوده است. از این رو، در آثار خود از جمله غزلیات، به مخاطبان خود توصیه می‌کند که در ارتباط‌های مردمی تنها در فکر تأمین منافع خویش نباشند و به دغدغه‌های اطرافیان خود نیز، توجه نشان دهند. «نه تنها در کلمات او دعوت به ... لطف بر زبردستان و دست‌گیری از پافتادگان به حد وفور دیده می‌شود، بلکه خود او نیز، در این صفات شریفه و ملکات فاضله قدره پیروان و سرمشق همگنان می‌باشد». (حکمت، ۱۳۲۰: ۱۰۰) بنابراین، آنچه در اشعار جامی منعکس شده، ویژگی‌های شخصی او نیز، است. جامی مخاطبان خود را از مردم‌آزاری برحذر می‌دارد و به احسان و نیکویی در حق دیگران سوق می‌دهد. از دید شاعر، شکستن دل دیگران آسان است، ولی پیوند زدن این دل کاری بس دشوار می‌نماید. کسانی که در مناسبات اجتماعی این اصل را از یاد می‌برند، اطرافیان خود را به مرور از دست می‌دهند و به انسانی تنها و منزوی بدل می‌شوند. جامی در اهمیت این موضوع بیان می‌دارد که خداوند پاسدار و حامی کسانی است که در برابر انسانهای نیازمند و خسته‌دل، مهربان رفتار می‌کنند. شاعر در بیت‌های ذیل، خویش‌کاری اجتماعی و حس مسئولیت‌پذیری افراد جامعه را تبلیغ و ترویج می‌کند.

سنگ آزار مزن بر دل ارباب صفا
کآمد آسانشکن این شیشه و مشکل پیوند
(جامی، بیتا: ۲۹۹)

خواهی که خدا در دو جهان پاس تو دارد
زهار که در پاس دل خسته‌دلان کوش
(همان: ۴۵۱)

۲-۲-۵. نکوهش غفلت‌ورزی

فیض کاشانی انسان‌های تن‌پرور را نکوهش می‌کند و این افراد را بیغم و درد می‌خواند. درد در جهان‌بینی عرفان اسلامی از واژگان کلیدی و مهم و عامل تمایز میان انسان‌ها و سایر موجودات است. فیض باور دارد که غافلان تنها به جسم و تن خود می‌اندیشند و در طول زندگی برای تأمین خواسته‌های زیستی خویش، هدفگذاری می‌کنند.

بدیهی است که این افراد در پایان کار، جز غباری در دست ندارند و به هیچ سود و موهبتی نمی‌رسند و در آینده، حال و وضعیت درویشان نامطلوب خواهد بود.

بی‌غمانی را که جز تنپرووری کاری نبود
بنگر اندر دستشان از تن غباری هست، نیست؟
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹)

آن‌که خفته است شب چه روز شود
هرکه کاری نمی‌کند امروز
آگه و هوشیار خواهد بود
حال فرداش زار خواهد بود
(همان: ۱۴۶)

فیض، عوامل گوناگونی را برای گرفتار شدن آدمی در دام غفلت بیان می‌کند که یکی از آن‌ها عقل است. او باور دارد که «عقل در ذات خود از غنای کمتری برخوردار است و نمی‌تواند به‌خودی‌خود، نسبت به کلیات و جزئیات پدیده‌ها آگاهی یابد». (فیض کاشانی، بیتا: ۱۹۵) از این‌رو، زمانی که به‌طور ویژه و مطلق بر آن تأکید شود، در مواردی آدمی دچار خسران می‌شود و آدمی را از حقیقت‌های مطلوب دور می‌کند. تکیه صرف بر ظرفیت‌های عقل به‌منزله محدود شدن آدمی در پله‌ای از اطلاعات سطحی و ظاهری است.

عقل رسمی است موجب غفلت
به جنون هوشیار خواهم شد
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۵۷)

در جهان‌بینی فیض، مرگ یکی از عناصری است که آدمی باید پیوسته بدان بیندیشد و عدول از این موضوع، عین غفلت است و بی‌تردید دچار زیان‌های بسیار خواهد شد. مرگ در نزد اهل معرفت، پدیده‌ای قابل تأمل و ارزشمند است؛ زیرا زمینه‌ساز رهایی آدمی از بند دنیای دنی می‌شود. این در صورتی است که فرد به دور از غفلت، توشه‌ای پربار برای خود تدارک دیده باشد. فیض چنین مرگی را شایسته می‌داند، ولی برای انسان غافل و وابسته به دنیا، مرگ به‌منزله پایان فرصت‌ها برای جبران است. کاروان عمر آدمی در حال گذر است و غفلت‌ها می‌تواند مانع سود این کاروان در مسیر زندگی شود. ایسا این غفلت‌ها زمینه‌ساز گرفتار شدن در دام قطاع‌الطریق‌ها گردد.

مرگ را نشناختن تا وقت مرگ
غافلان را از چنین مردن چه حظ
(همان: ۱۹۵)

طرفی نبستم زین جهان، استغفرالله العظیم
عمر عزیزم شد تلف اندر پی آب و علف
خسبیدم و شد کاروان، استغفرالله العظیم
کاری نکردم بهر جان استغفرالله العظیم
(همان: ۲۴۹)

۳. نتیجه‌گیری

در این مقاله با مقایسه آراء جامی و فیض کاشانی در حوزه اخلاق، نتایج ذیل به دست آمد:

- گرایش‌های عاشقانه و فردی‌گرایی در غزل‌های جامی بیشتر از اشعار فیض کاشانی است. او در موارد بسیاری از دغدغه‌های شخصی خود سخن گفته و عواطف درونی‌اش را منعکس کرده است، درحالی‌که فیض کاشانی از مسائلی سخن گفته که جنبه عمومی و فراگیری آن بیشتر است. از این‌رو، اخلاقیات در اشعار فیض بسامد بیشتری دارد.

- مهم‌ترین آموزه‌های که دو شاعر عارف‌مسلك بر آن تأکید کرده‌اند، نهادینه کردن عشق تعالی‌بخش در خویشتن

است. عشقی الهی و ملکوتی که آدمی را از پلشتی‌های نفسانی وامی‌رهاند و دل‌وجانش را برای جذب و دریافت انوار الهی آماده می‌کند. بازتاب واژه عشق در غزلیات جامی و فیض، بیانگر نگرش و سوگیری‌های عرفانی آن دو می‌باشد.

- آموزه پرتکرار دیگر، ترک خودبینی‌ها و غرور است. آن دو بر این باورند که آدمی زمانی قادر به درک حق تعالی و نزدیک شدن به اوست که خود را به فراموشی سپارد و همه حواس و فکر خود را به سوی خداوند جلب کند. انسانی که خود را از یاد ببرد، در جستجوی جایگزینی می‌گردد و از آنجاکه کمال‌طلب است، به خداوند می‌گراید.

- دنیا و مافیها در نگاه عارفان، منشأ همه گناهان و آلودگی‌های روحی است. اگر آدمی بتواند وابستگی خود را به این مادر بدمهر کاهش دهد، بی‌تردید کامیاب و سعادتمند خواهد شد. جامی و فیض، با ایجاد تقابل دوگانی میان دنیا / خدا، مخاطبان خود را به این مطلب مهم توجه داده‌اند که اگر از تعلقات این جهانی فاصله نگیرند، خداوند از ایشان دور می‌شود که البته، این غبن و زیان عظیمی خواهد بود.

- آموزه‌های مشترک دیگر که در آیین غزلیات بازتاب داشته، عبارت است از: نکوهش ریاکاری، خاموشی و کم‌گویی و نکوهش علوم دنیایی. این آموزه‌های مشترک، ریشه در دو منبع اصلی دارند: دین اسلام و عرفان اسلامی که البته، تصوف ذیل دین اسلام قرار می‌گیرد. آبشخورهای همسان معرفتی و اعتقادی در غزلیات جامی و فیض باعث شده است، وجوه اشتراک آراء آنها افزونتر از ابعاد غیرمشترک باشد.

- در میان آموزه‌های غیرمشترک، جامی با توجه به مسلک عرفانی خود، توبه‌گریز است و قلندروار، سبوی توبه را می‌شکند، اما فیض کاشانی یکی از راه‌های رسیدن به کمال را توبه کردن پیاپی می‌داند؛ زیرا از دید او، خداوند عنایت ویژه‌ای به توابین دارد و مسیر هدایت را برایشان هموارتر می‌کند. درباره مصاحبت با دوستان نیکو، در غزل‌های جامی مطلبی دیده نشد، اما در اشعار فیض کاشانی، هم‌نشین خوشسیرت، مایه رشد و شکوفایی معنوی انسان‌ها است. او دینداری، حکیم بودن، صادق بودن و خالص بودن را از جمله مؤلفه‌های اصلی یک دوست خوب می‌داند. وجه افتراق دیگر، توجه فیض به مقوله عبادت است. او در ابیات گوناگون بر این اصل دینی که در حوزه اخلاقیات نیز، تعریف می‌شود، تأکید کرده است. کسانی که متخلق به چنین آموزه‌های می‌شوند، مورد عنایات الهی قرار می‌گیرند. در غزلیات جامی توضیحاتی درباره عبادت و نقش آن در ارتقای سطح کیفی معنویات در آدمی ارائه نشده است. البته، این خلأ بدان معنا نیست که جامی به‌عنوان عارف دینمدار، عبادت را جزو اخلاقیات نمی‌داند، بلکه با توجه به تأکید او بر روش‌های عاشقانه در امر خداشناسی، از انجام مناسک عبادی به‌صورت معمول و مورد نظر شریعت‌مداران سخنی به میان نیامده است. به‌عبارت‌دیگر، او عبادت عاشقانه را در سراسر غزلیات شرح داده است. مورد دیگر، مردم‌دوستی و پرهیز از مردم‌آزاری است. جامی در غزلیات، مخاطبان خود را به این اصل توجه می‌دهد که در جوامع انسانی، دستگیری از یکدیگر امری بدیهی و مسلم است و کسانی که به فکر دیگران هستند، به گاه بروز مشکلات خرد و کلان، با حمایت همان مردم مواجه خواهند شد. در برابر، مردم‌آزارها وارد چالشی عظیم می‌شوند و راه‌های تحقق نیک‌فرجامی خود را دشوار می‌کنند. هم‌چنین، فیض کاشانی بارها به مخاطبان خود نسبت به غفلت‌ورزیدن هشدار داده است.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

۱- جامی، عبدالرحمن، (بی‌تا)، دیوان کامل، ویراسته هاشم رضی، تهران: پیروز.
۲- حکمت، علی اصغر، (۱۳۲۰)، جامی: متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم‌الشعرا، تهران: توس.

۳- فیض کاشانی، ملا محمد محسن، (بی‌تا)، علمالیقین فی اصول الدین، به تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، بیروت: التاريخ العربی.

۴- _____، (۱۳۴۱)، حقایق، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران: کتابخانه شمس.

۵- _____، (۱۳۷۶)، الصافی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.

۶- _____، (۱۳۸۱)، دیوان، به تصحیح فیروزه فیض کاشانی و فائزه فیض کاشانی،

چاپ دوم، قم: اسوه.

ب) مقالات

۱- امینمفرد، تقی، (۱۳۸۷)، «گذری بر مضامین حکمی و اخلاقی در هفت‌اورنگ عبدالرحمان جامی»، فصل‌نامه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، شماره ۱۸، صص ۱۵۲-۱۳۸.

۲- پازوکی کربلایی، علی، (۱۳۸۷)، «روش‌های تربیت اجتماعی از منظر ملا محسن فیض کاشانی»، مجله روانشناسی تربیتی، شماره ۱۳، صص ۴۴-۱۵.

۳- خاتمی، هاشم، (۱۳۸۹)، «تصویرآفرینی در غزلیات فیض کاشانی»، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، دوره ۲، شماره ۱، صص ۷۴-۳۷.

۴- علوی مقدم، مهیار و رجبی، مسلم، (۱۳۹۲)، «پژوهشی در قصیده شنیه جلاءالروح جامی از دیدگاه ادبیات تعلیمی»، نشریه ادبیات تعلیمی، سال ۵، شماره ۱۹، صص ۱۹۸-۱۶۵.

۵- قانعی، مهناز، (۱۳۸۶)، «نظریه اخلاقی فیض کاشانی و مقایسه آن با نظریه غزالی»، مجله رهنمون، شماره ۲۳ و ۲۴، صص ۱۷۰-۱۵۱.

۶- مرجعزاده، سعیده و شریفپور، عنایت‌الله و امیری خراسانی، احمد، (۱۳۹۶)، «ریا و تزویر و انعکاس آن در اشعار جامی»، دوفصلنامه کاوش‌نامه، سال ۱۸، شماره ۳۴، صص ۱۵۷-۱۲۷.

۷- نیازی، محسن و کارکنان نصرآبادی، محمد، (۱۳۸۷)، «آسیب‌شناسی اعتماد اجتماعی در دیوان فیض کاشانی»، مجله کاشان‌شناخت، شماره ۴ و ۵، صص ۱۷۲-۱۵۳.